

ترجیع‌بندی نویافته از فانی خشتی

عبدالرسول فروتن*

روی تو آفتاب کشور جان
چشم تو باده شبانه دل
زلف پرچین توست دام خرد
خال مشکین توست دانه دل
قامتت در جهان بی‌رنگی
سرو بستان جاودانه دل
کرده از راستی خم ابروت
باطل اندر جهان، فسانه دل
ذره خاک آستانه تو
سرمه چشم جاودانه دل
روید از فیض مقدم تو ملک
ز آستین، خاک آستانه دل
تا که کام از تو دل گرفت جهان
غرق دریای بی‌کرانه دل
تا که دل راست چون تویی دلبر
بر ما نیست جز نشانه دل
دل و دلبر تویی به ملک وجود
صورت آب و گل بهانه دل
ساقی و چنگ و جام و باده تویی
جای بیگانه نیست خانه دل
فاش گویم تویی مسلم و نیست
گوهری جز تو در خزانه دل
بی‌بها دانه‌ای است گنج تو را
بهترین گوهر یگانه دل
پر و بالم بسوخت ز آتش عشق
تا شدی مرغ آشیانه دل
روی خورشید عقل را نبود
ذره‌ای جلوه در زمانه دل

ملاً غلامعلی خشتی متخلص به «فانی» فرزند ملاً علی اکبر، شاعر قرن سیزدهم و اوایل قرن چهاردهم هجری است. سال تولد او مشخص نیست. وی اصالتاً برازجانی بوده، از این رو در تذکره مرآت الفصاحه «فانی برازجانی» معرفی شده است، اما در «خشت» از توابع کازرون سکونت داشته است (داور، مرآت الفصاحه: ۴۵۰). فانی برای تحصیل به شیراز رفت و انواع علوم عقلی را در آن جا فراگرفت (همو، همان‌جا؛ دیوان‌بینی شیرازی، حدیقه الشعراء: ۱۲۷۹). او چندی نیز ساکن تهران بوده است (داور؛ همان‌جا)، اما این که چند سال در این شهر بوده و در چه سالی به شیراز بازگشته مشخص نیست. به هر حال دیوان‌بینی از تدریس وی در سال ۱۳۰۳ هـ. در شیراز سخن می‌گوید و این که در آن زمان او در زمره فضلا و حکما و ادبا محسوب می‌شده است (دیوان‌بینی شیرازی؛ همان‌جا). پس از آن دیگر اطلاعی از وی در دست نیست. برخی وفات فانی خشتی را در حدود سال ۱۳۱۰ هـ. می‌دانند (مطهری‌زاده، خشت و کمارج: ۲۳۱) که البته نباید فراتر از حدس باشد.

تاکنون جز بیست و چهار بیت، آن هم به صورت پراکنده از برخی غزلیات و یک قصیده و مسمط، بیتی از او در تذکره‌ها و سایر منابع یافت نشده بود، (ر.ک: داور، همان: ۴۵۰ و ۴۵۱؛ دیوان‌بینی شیرازی، همان: ۱۲۸۰) اما ترجیع‌بندی از وی تحت عنوان «ترجیع‌بند ملاً غلامعلی خشتی» در جنگ خطی ۴۰۴۸ محفوظ در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران (صص ۴۹ تا ۵۷) که در سده سیزدهم یا چهاردهم هجری کتابت شده است، (نک: دانش‌پژوه، فهرست کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران: ۳۰۳۳) وجود دارد. این ترجیع‌بند در باب وحدت وجود سروده شده است:

ای ز عشقت خراب خانه دل
وی لب‌ت رمز عاشقانه دل

* دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تهران / ar.foroutan@yahoo.com



مطرب عشق این سخن پنهان
کرده در ناله چغانه دل
که جهان جلوهای است از رخ یار
لیس فی الدار غیره دیار
رو به صحرا نهاد باده به دست
دوش از خانه شاهد سرمست
برکشید او کمان ابرو را
تیر غمزه رهان نمود از شست
نگهش زهر و غمزه اش تریاق
وصل او شهد و هجر او چو کبست
زلف آشفته کرد و دست گشود
پرده از رخ فکند و بند گسست
رخ برافروخت ز آتش غیرت
جلوه گر شد در آسمان الست
ساخت آئینه‌ای ز جلوه خویش
رو به آئینه همچو مهر نشست
عکس مهر رخس در او چو فتاد
گشت آئینه آفتاب پرست
شد سراپا ظهور جلوه دوست
واندر آن بی خودی به خود پیوست
دید در خود پری و شانی چند
هر یک آئینه‌ای گرفته به دست
از فروغ و شعاع صورتشان
گشت آئینه‌ها بسان کنست
با رخ هر یکی در آئینه
منعکس گشته روی هر چه که هست
عکس رخسار و جلوه مرآت
آن یکی را دگر شده پابست
این ز آن تا زدود، زنگ زدود
وان ازین تا که خست، عکس بخست
تا به حدی که زاتش اشراق
گشت آئینه‌ها تباه و تبست
چون که آئینه‌ها ز سنگ عکوس
هر یک از کوچک و بزرگ شکست
هاتفی آتش ندا افروخت
این سخن چون سپند از او برجست

که جهان جلوهای است از رخ یار
لیس فی الدار غیره دیار
باز آن طرفه شوخ هر جایی
رخ نهان کرده از هویدایی
الحذر الحذر که قامت او
دین و دل می‌برد به رعنائی
زلفش از پیچ و خم نموده عیان
هر طرف صورت چلیپایی
وحدت او دلیل صد رنگی
کثرت او گواه یکتایی
وحدتش عین کثرت و کثرت
عین وحدت شده ز پیدایی
دیده وحدتش به پرده چو دید
حسن خود شد هماره صحرائی
لشکر کثرت ورا نبود
بی‌رخ وحدتش شکیبایی
راستی آن بت از تجلی خود
ساخت بهر بهانه اشیایی
ورنه در چشم عارف حق‌بین
جز مسمی نباشد اسمایی
ای جهان را تو خود نشیب و فراز
نیست غیر از تو زیر و بالای
هر زمانی به کسوتی دیگر
خویش را در جهان بیارایی
گاه مشکوه صورت مریم
گاه مصباح روی عیسایی
گاه مرآت جلوه یوسف
گاه آئینه زلیخایی
هم تویی چنگ و هم تویی ساقی
هم تویی جام و هم تو صهبایی
هم تویی ظل و هم تویی ذی‌ظل
هم تویی موج و هم تو دریایی
عشق فرهاد و جذبه مجنون
شور شیرین و حسن لیلایی
گریه ارغنون و ناله نی
خنده بلبل و دم نایی



روز و شب در لباس کثرت غیر
 وحدت خویشتن بیفزایی
 جلوه‌گر شد رخت در آئینه
 گشت آئینه صرف دارایی
 چیست آئینه در برابر تو
 که به خود خویش را تو بنمایی
 عکس و آئینه هر دو در تو عیان
 روی و عکس تو را تو مجلایی
 عکس روی تو عکس در تو فکند
 شد یکی عکس و رخ ز زیبایی
 باز در عکس، عکس عکس تو شد
 منعکس، تا کند خودآرایی
 هر چه هستی تویی که ره نبرد
 در حریم تو فکر سودایی
 هم تویی عاشق و تویی معشوق
 خویش را روز و شب تو جویایی
 چون الست بر بکم گویی
 لب به قالوا بلی تو بگشایی
 لمن الملک، الله الواحد
 هر دو را در ابد تو گویایی
 هر دم از جام اذ رمیت عدم
 باده ما رمیت پیمایی
 چون کسی نیست غیر حضرت تو
 جبر را نیز نیست معنایی
 برنخیزد عدم مگر ز عدم
 من و ما خیزد از من و مایی
 الخبیثات للخیثین گفت
 تا بری پی به حق ز بینایی
 من و ما را بکش به هند وجود
 تا چو طوطی کنی شکرخایی
 شکر این سخن، عیان شکنی
 سر این نکته فاش فرمایی
 که جهان جلوه‌ای است از رخ یار
 لیس فی الدار غیره دیار
 ای رخت مهر آسمان شهود
 وی گفت بحر بی‌کرانه جود

خم گیسوت خوابگاه ایاز
 طاق ابروت قبله محمود
 چشم مست تو می‌فروش عدم
 لب لعل تو باده‌نوش وجود
 سرو قد تو شور ابراهیم
 گل روی تو آتش نمرود
 خم چوگان زلف مشکینت
 گوی هستی ز دست جمله ربود
 دین و دل می‌برد سلیمان را
 از گلوی تو نغمه داوود
 دو جهان را تویی ز جلوه‌گری
 حاجب و چشم و خط و زلف و حدود
 ساقی باده (؟) دوش باده ناب
 ریخت در شیشه‌های زرد و کبود
 باده از منتهای بی‌رنگی
 در نظرها به رنگ شیشه نمود
 ورنه در طبع باده روز ازل
 ذره‌ای اقتضای رنگ نبود
 چون به میخانه دست ساقی ریخت
 می هستی به شیشه موجود
 می هستی در عین بی‌رنگی
 شد گرفتار نقش و رنگ حدود
 گشت ممتاز موسی از فرعون
 شد جدا مسلم از مجوس و یهود
 آن یکی گشت چنگ و دیگر نی
 وان یکی شد رباب و دیگر عود
 کثرت آمد حجاب وحدت شد
 گشت مطلق مقیم کوی قیود
 آتش افروخت چهره ساقی
 عالمی ز آتش رُخش فرسود
 آن‌چنان سوخت ز آتشش عالم
 که جهان را نماند دیگر دود
 دی ز مسجد شدم به میخانه
 شاد و خندان و خرم و خشنود
 ریخت از دست غیب شاهد عشق
 باده وحدتم به جام شهود



به یکی جرعه می به یکباره
زنگ ز آئینه دلم بزدود
عشق بی‌پرده سر مستی گفت
عقل بی‌خود ره فنا پیمود
واندر آن بی‌خودی گروهی را
دیدم از دور گرم گفت و شنود
دلبری زان میانه با صد ناز
لب شیرین به این ترانه گشود
که جهان جلوهای است از رخ یار
لیس فی‌البدار غیره دیار
دوش سرمست جام روحانی
فارغ از رنج جهل و نادانی
رو نهادم به راه کعبه دل
بی‌خود از غایت پریشانی
از جمادی شدم نباتی وصل
وز نما سر زدم به حیوانی
باز از شوق کعبه مقصود
من ز حیوان شدم به انسانی
چون نهادم به کوی ایشان پا
ماندم آنجا بسی ز بی‌جانی
کلبه‌ای بس محقر و تاریک
منزلی سخت تنگ و ظلمانی
مددی خواستم ز حضرت دوست
که ره‌اند مرا ز حیرانی
در من از خود دمید نفخه روح
پا نهادم به ملک روحانی
از طبیعت برون شدم یک بار
رستم از ظلمت هیولانی
گشت از پرتو زجاجه صدر
روی مشکوه طبع نورانی
مهر مصباح قلب جلوه نمود
در زجاجه ز فیض ربّانی
چهره افروخت کوکب درّی
شد هویدا فروغ یزدانی
از نسیم نفخت من روحی
گشت خرم حیات نفسانی

چون گذشتم ز روح جلوه سر
محو کردم رسوم جسمانی
دل به زیتونه فنا بستم
خالی از کفر و از مسلمانی
هر طرف روشن آتشی دیدم
همچو در طور پور عمرانی
بی‌خود از خود نهاد کشور دل
زآتش طمس رو به ویرانی
چون شدم من برون ز مصر وجود
عقل گم کرد راه کنعانی
عشق آمد دلیل راهم شد
کردم از گم شدن نگهبانی
بردم از خود به بی‌خودی پنهان
تا عیان سازدم ز پنهانی
هر دم افزود نور بر نورم
کرد یکبارهام ز خود فانی
گشت قائم قیامت کبری
کاوست محو و فناء اعیانی
منکشف بی‌اشاره بر من شد
سبّحات جلال سبحانی
شست ز اوراق کثرتم یکسر
موج وحدت نقوش امکانی
دست بلقیس عزتم بر بود
خاتم از پنجه سلیمانی
بر سرم در عدم ز شوق افراخت
دست معنی لوای سلطانی
محو موهوم و صحو معلوم است
عاشقان را وصال حقانی
گر تو خواهی وصال جانان را
باید از خویش دل تو برهانی
در ره دوست جان شیرین را
باید اول نمود قربانی
تا مدام از لبان وی شنوی
این سخن را به گوش عرفانی
که جهان جلوهای است از رخ یار
لیس فی‌البدار غیره دیار



منابع:

- دیوان بیگی شیرازی، سید احمد، ۱۳۶۵، حدیقة الشعراء، جلد دوم، با تصحیح و تکمیل و تحشیه دکتر عبدالحسین نوایی، تهران: زرین.
- مطهری زاده، موسی، ۱۳۸۵، خشت و کماج، کازرونیه (مجموعه مقالات کازرون شناسی)، دفتر دوم، به کوشش عمادالدین شیخ الحکمایی، تهران: کازرونیه.
- جنگ خطی، شماره ۴۰۴۸، کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، گردآورنده ناشناس، از سده ۱۳ یا ۱۴ هـ.
- دانش پژوه، محمدتقی، ۱۳۴۰، فهرست کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، مجلد سیزدهم، تهران: دانشگاه تهران.
- داور (شیخ مفید)، ۱۳۷۱، مرآت الفصاحه، با تصحیح و تکمیل و افزوده‌های دکتر محمود طاووسی، شیراز: نوید شیراز.

مژده به پژوهشگران و علاقه‌مندان نشریه گزارش میراث

بارگذاری مقالات ۵۳ شماره «گزارش میراث» روی وبگاه میراث مکتوب. مقالات و مطالب ۵۳ شماره دومانه‌نامه گزارش میراث (دوماهنامه تخصصی اطلاع‌رسانی در حوزه نقد و تصحیح متون، نسخه‌شناسی و ایران‌شناسی) و ضمائم آن بر روی وبگاه مرکز پژوهشی میراث مکتوب قرار گرفت. علاقه‌مندان و پژوهشگران از این پس می‌توانند با مراجعه به آرشیو گزارش میراث (<http://www.mirasmaktoob.ir/gozaresh.asp>)، مقالات تمامی شماره‌های این نشریه را مطالعه و دریافت کنند.

استدراک

در شماره ۵۲ – ۵۳ گزارش میراث نوشته‌ای از دکتر محمد جعفر یاحقی؛ عضو هیأت علمی دانشگاه فردوسی مشهد و رئیس قطب علمی فردوسی‌شناسی، با عنوان «ره‌آورد سفر به سوئد» به چاپ رسیده که در ذیل عنوان نویسنده به اشتباه مرقوم شده است: استاد پیشین دانشگاه فردوسی مشهد؛ که بدین وسیله تصحیح گردیده و از ایشان عذرخواهی می‌شود.

